

میراث پایداری که از قرن بیستم بما رسیده آن است که مردم جهان ناچار خویش را اعضاء یک قوم انسان شمارند و کره زمین را وطن مشترک آن قوم دانند. با آنکه در این زمان جنگ و ستیز افق عالم را تیره و تار ساخته است ولی اغراض و تعصبات که همواره تصور میشد جزئی جدا ناپذیر از طبیعت بشری است امروز دیگر رو بزوال نهاده است. همچنین موانع و حدودی که روزگاری دراز خانواده انسان را در بلبله هویت‌های ناسازگار فرهنگی و قومی و ملی بجدائی انداخته بود کم کم از میان برمیخیزد. چنین تغییر اساسی که در مدتی کوتاه (و با مقیاس زمانی تاریخ) یک شبه حادث گشته است خود از عظمت و امکانات عظیم آینده حکایت میکند.

افسوس چه بسا سازمانهای دینی که وجودشان برای خدمت بامر برادری و صلح و آشتی است برعکس چنان رفتار کرده‌اند که خود یکی از بزرگترین موانع در آن راه گشته و مثلاً تعصب دینی را مشروع دانسته‌اند. این است که این هیأت بعنوان شورای عالی حاکمه یکی از ادیان جهانی خود را موظف میدانند که از پیشوایان دین صمیمانه تقاضا نماید که باین موضوع مهم که رهبری ادیان با آن روبرو گشته است دقیقاً توجه نمایند.

اهمیت موضوع و شرائطی که آن را بوجود آورده ما را بر آن داشته که با کمال صراحت سخن بگوئیم و آرزو کنیم که خدمت مشترکی که همه ما در بندگی خداوند بیمانند داریم سبب شود که شما نیز این پیام را با همان روح خیرخواهی و محبتی که عرضه گشته است پذیرا گردید. چون به دست آوردهائی که تا بحال حاصل گشته نظر کنیم موضوع را بیشتر درک میکنیم. مثلاً در گذشته جز در مواردی نادر زنان را پست می‌شمردند و ماهیتهای آنرا با حصارهایی از خرافات پوشانده از بروز استعدادهایی که در روح انسانی نهفته است بازشان داشته آنانرا برای خدمت و برآوردن حوائج مردان میانگاشتند. هنوز هم در بسیاری از جوامع انسانی این حال برقرار است و حتی از این وضع اسف بار با شدت دفاع میکنند. اما برعکس مفهوم تساوی زن و مرد در سطح جهانی عملاً جهانگیر گشته و از اصول مقبول جهانی بشمار آمده است و حتی بسیاری از جمعیت‌های دانشگاهی و رسانه‌های گروهی از آن طرفداری کرده‌اند و این تجدید نظر درباره مقام زن و مرد چنان در جهان پا گرفته که دیگر طرفداران تفوق مرد بر زن برای یافتن حامیان خویش باید در جاهائی جستجو کنند که صاحبان افکار سلیم را در آنجا راهی نیست. سپاه محصور ملیت پرستی نیز بهمان سرنوشت دچار گشته است زیرا بحرانی که در امور جهانی رخ میدهد تشخیص این نکته را بهتر و آسانتر میکند که میان عشق بوطن که بر ارج و غنای حیات انسانی میافزاید با سرسپردن به حماسه‌سرایهای آتشین که حس تنفر و ترس از دیگران را تحریک میکند تفاوت عظیمی موجود است حتی وقتی مردم از روی مصلحت در مراسم و شعائر

گستاخ وطن پرستانه شرکت نمایند بهمان اندازه که قبلاً در آن مراسم شور و شوق بخرج میدادند اکنون در شرکتش احساس ناراحتی میکنند حتی در نتیجه تجدّد و بازسازی نظام بین‌المللی هر روز شدت چنان احساسی بیشتر میشود. سازمان ملل متحد هرچند در شکل کنونیش نقائص بسیار دارد و با آنکه در بکار بردن نیروی نظامی بین‌المللی علیه کشوری که بدیگری تجاوز میکند بسیار ضعیف است باز کسی انکار نتواند کرد که در این زمان بت قدرت مطلق ملّی در حال شکستن و فروپاشیدن است.

تعصبات نژادی و قومی نیز بهمین منوال در مسیر تاریخ به وادی بطلان افتاده و تاب تحملش برای کسی نمانده است و در این زمینه مردود شناختن گذشته بسیار اهمیّت دارد زیرا چون بگذشته بنگریم می بینیم که نژادپرستی با فجایعی که در قرن بیستم بوجود آورده چنان روسیاه گشته است که دیگر آنرا نوعی از بیماریهای معنوی میانگارانند. هرچند نژادپرستی در بسیاری از نقاط جهان در رفتار اجتماعی مردم هنوز زنده و باقی و بالتّیجه سبب محرومیّت و پژمردگی بخش عمده‌ای از افراد بشر گشته است اما این مسئله اصولاً چنان در جهان محکوم گشته که کمتر کسی است که در این عصر آسان بتواند خود را به تعصّب نژادی وابسته سازد. نمیتوان گفت که میراث گذشته تاریک بکلی از میان رفته و ناگهان نور جدیدی در آفاق دمیده شده است زیرا بسیاری از مردم جهان هنوز هستند که بار تعصبات قومی و جنسی و ملّی و طبقاتی را که بنا بشواهد موجود دیری نخواهد پائید همچنان بر دوش خویش میکشند اما میتوان گفت که بشر بتدریج با آفریدن موازین و سازمانهایی نوین در بنیان نظم جدیدی که باعث التیام روابط بین انسانها باشد و بدرد مظلومان برسد قدرتی بیشتر مییابد. نکته‌ای که باید بخاطر آورد این است که امروز انسان در مسیری گام نهاده است که دیگر راه برگشت ندارد. قواعد اساسی آن نظم جدید معین گشته و شهرتی عظیم و عام یافته است و بنحوی روزافزون در هیکل سازمانهایی که قادرند سایه آن قواعد و اصول را بر رفتار عامه مردم اندازند حلول مییابد پس جای شکّ و شبهه‌ای نمیماند که هرچند تقلّاتی که با آن روبرو هستیم طولانی باشد نتیجه‌اش جز این نیست که ناچار روابط میان قاطبه مردم جهان بکلی دگرگون خواهد شد.

\*

چون قرن بیستم آغاز شد تعصبات دینی بود که بیش از هر تعصّب دیگری بنحوی مشهود مغلوب نیروهای تغییر و تحوّل گردید. در مغرب زمین پیشرفتهای علمی بی‌محابا بعضی از ستونهای اصلی انحصارجویی مذهبی را درهم فرو ریخت. در زمینه تغییرات و تحولاتی که انسان از شناخت خویش حاصل کرد نهضتهایی که به مقصد اتّحاد بین ادیان تشکیل میشد بیش از همه نوید میبخشید. در سال ۱۸۹۳ در امریکا در نمایشگاه جهانی کلمبیا که بنام کریستف کلمب منعقد میشد نهضت معروف "پارلمان ادیان" که از بینشی روحانی و سازشی اخلاقی حکایت میکرد آغاز شد و در تمام قاره‌های عالم چنان خیال‌انگیز و گیرا شد که حتی اختراعات شگفت‌انگیز علمی و صنعتی و تجاری

را که در آن نمایشگاه عرضه شده بود تحت الشعاع خود قرار داد و برای لحظه‌ای مختصر امید آن میرفت که دیوارهای کهن فروریخته‌اند چه که اندیشمندان صاحب نفوذ دینی گفتند که این مجمع "در تاریخ بشر بیسابقه است" و بگفته بانی اصلی پارلمان ادیان آن مجمع "جهان را از تعصب و کوتاه نظری رهائی میداد" و رهبران پارلمان ادیان با نیت بلند خویش بیقین پیش‌بینی میکردند که پیروان ادیان در رفع اختلافات و مخاصمات دیرینه‌شان بیداری و فرصتی تازه یافته‌اند تا روح جدید برادری را که از لوازم ضروری رفاه و ترقی جهان است در آنان بدمند. باین نحو نهضت‌های بین‌الادیان از هر قبیل ریشه گرفت و متداول شد. نشریات و نوشته‌های بسیاری در زبانهای گوناگون بانوبه مردم جهان چه دین‌دار و چه بی‌دین تعالیم ادیان بزرگ را شناسانید و بعداً در رادیو و تلویزیون و فیلمها و بالاخره در اینترنت ترویج این شناسائی ادامه یافت. مؤسسات عالی آموزشی شعبه‌های تطبیق ادیان را در برنامه‌های خود آغاز کردند و برای آن موضوع در دانشگاهها درجه علمی مقرر داشتند. تا آخر قرن بیستم جلسات عبادت مشترک بین ادیان که چند دهه قبل حتی تصوّرش را هم نمیکردند امری متداول شد و معلوم است که این اقدامات فاقد انسجامی فکری و تعهدی روحانی بود. در حالیکه امروزه نیروهای وحدت‌انگیزی در کار است و روابط اجتماعی بین انسانها را دگرگون میسازد هزار افسوس هنوز کسانی هستند که با عناد و اصرار با این نظر که ادیان بزرگ جهان همه در ذات خود متساویاً بر حقیقت و از یک سرچشمه جاری شده‌اند مخالفت میکنند و برای مقابله و مقاومت با آن موازین نارسای فرقه‌ای را بکار میبرند. پیشرفت در تشکیل ائتلاف نژادی چیزی نیست که فقط زبانی و از روی احساسات و استراتژی گفته شود بلکه از شناسائی این نکته سرچشمه میگیرد که مردم کره زمین از یک جنس‌اند و تفاوت‌هایی که در آنان مشاهده میشود بالذات سبب امتیاز و برتری یا ضعف و عقب ماندگی افراد یک نژاد نمیگردد. آزادی زنان نیز بهمان نحو سبب شد که هم تشکیلات جامعه انسانی و هم افکار عمومی همه قبول کنند که از لحاظ اجتماعی و زیست‌شناسی و اخلاقی هیچ دلیلی نیست که باعث محروم کردن زنان از حق تساوی با مردان و یا مانع از تعلیم و تربیت دختران همانند پسران باشد. همچنین تقدیر از مساعی بعضی از ملل در ایجاد تمدنی بین‌المللی دلیل آن نیست که وهم موروثی قدیم را زنده دارند و بگویند که فقط آن ملتها هستند که در این راه ممتازند و ملل دیگر در آن راه هیچ یا بسیار کم کوشیده‌اند.

بسیاری از رهبریهای دینی نتوانسته‌اند در این امر ضروری یعنی وحدت بشری قدیم خویش را تغییر دهند در حالیکه سایر بخشهای اجتماع نه تنها مفاهیم وحدت عالم انسانی را با آغوش باز پذیرفته و آنرا قدم ضروری دیگری برای ترقی تمدن انسانی دانسته‌اند بلکه از آن هم بالاتر رفته اذعان کرده‌اند که در این زمان پر بحران تاریخ جمعی بشر هویت‌های محدودتر و کوچکتر جهان همه تحقق کمال مطلوب خویش را در مفهوم بزرگتر وحدت بشر دریافته‌اند. با تمام این احوال اکثر ادیان متشکل جهان در آستانه آینده فلج و عاجز مانده‌اند و هنوز بهمان افکار و عقائد قدیم تمسک جسته هر یک

ادعا میکند که حقیقت منحصرأ در دست اوست. این طرز تفکر سبب ایجاد شدیدترین جنگ و جدالهائی گشته است که سبب تفرقه مردمان جهان شده و جز ضرر و خرابی چیز دیگری بار نیآورده است و امروز نیز برفاه و آسایش عالم انسانی مددی نمینماید. لزومی ندارد که در این مقال اشاره به حوادث دهشتناک این زمان نمائیم و بتفصیل بوقایع ناهنجاری که امروز نوع بشر را بواسطه رواج تعصبات مذهبی گرفتار ساخته و نام دین را لگه دار نموده اشاره نمائیم زیرا این امری نیست که اخیراً با آن مواجه شده باشیم همینقدر کافی است که بگوئیم که مثلاً در اروپای قرن شانزدهم دین بود که سبب هلاکت ۳۰ درصد از تمام جمعیت اروپا شد. باید بیندیشیم که این بذر مسموم که در وجدان عمومی بشر بدست ارباب تعصبات فرقه‌ای و مذهبی کاشته شده و سبب اینهمه جنگ و جدال گشته عاقبت چه بار خواهد آورد؟ اگر بر آن حساب خیانتی را که آن طرز فکر به خرد و عقل آدمی وارد آورده است بیفزائیم ملاحظه میکنیم بزرگترین عاملی بوده است که دین را از نیروهای نهفته ذاتی و مؤثرش در تنظیم و شکل دادن امور جهانی محروم میساخته است و نیز سازمانهای دینی که برنامه کارشان سبب تشت و فساد کوششها و نیروهای بشر گشته است غالباً عامل اصلی و علت عمده‌ای بود که بشر را از اکتشاف حقائق و بکاربردن استعدادات فکری که سبب امتیاز انسانی اوست منع ساخته است. تنها مادیت را بزبان مردود شمردن و به تقبیح ترور پرداختن کافی نیست بلکه باید برای رفع بحران اخلاقی این زمان مردانه قیام کرد و آنچه را که سبب شکست سازمانهای دینی در اجرای مسئولیتشان گشته و جمهور مؤمنین را منحرف ساخته است مرمت نمود.

مقصد از ذکر آنچه رفت آن نیست که ادیان متشکل جهانی را محکوم نمائیم بلکه آن است که نشان دهیم که دین چه نیروی بی‌همتائی در درون خود نهفته دارد. چنانکه میدانیم دین ریشه محرکات معنوی و سواقت آدمی است و هر وقت دین بروج و مثال بنیانگذاران آسمانیش که نظامهای بزرگ اعتقادی مردم را تدارک دیده‌اند وفادار بوده محبت و عفو و خلاقیت و جرأت و شهامت و رفع تعصبات و فداکاری در راه خیر عمومی و رام کردن غرائز حیوانی را در میان جمهور خلق رواج داده است و شگئی نیست که نیروئی که طبیعت تمدن خواه بشر را بارور ساخته همانا نفوذ مظاهر الهی است که از صدر تاریخ یکی بعد از دیگری در عالم ظاهر شده‌اند. آن نیروئی که در زمانهای پیشین چنان اثراتی داشته‌اند شعله‌اش هرگز در وجدان انسانی خاموش نمیگردد. باوجود مشکلات بی‌پایانی که در مقابل دارد و با آنکه تشویق و حمایت معقولی نیز از آن پشتیبانی نمیکند دین هنوز میتواند میلیونها نفوس را در تلاش معاش مدد کند و باز در همه جا قهرمانان و پارسایان مقدسی را خلق کند که حیاتشان بهترین دلیل برای صحت تعالیم کتب مقدس دینشان باشد. تاریخ تمدن جهان نشان داده است که در بنای روابط اجتماعی بشر نفوذ دین بسیار شدید بوده است بنحوی که مشکل است تصور کنیم که هیچ پیشرفتی در تمدن بشری رخ داده باشد بدون آنکه از سرچشمه جاودانی دین جاری نشده باشد. آیا میتوان تصور کرد که جریان تاریخی نظم و نسق دادن باین کره خاک در هزاره اخیر در یک

خلاء روحانی باوج خود نزدیک میشود؟ اگر مرامهای فاسد و ناهنجار و عنان گسیخته قرن بیستم هیچ کاری نکرده باشد لااقل ثابت کرده است که برآوردن این نیاز با مرامهای مادی که ساخته و پرداخته بشر باشد هرگز امکان ندارد. نیازهای امروز را حضرت بهاءالله بیش از یکقرن قبل بیان فرموده و در دهه‌های پیشین در سراسر جهان منتشر گردیده و آن بیان چنین است:

شگی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجهند و بامرحق عامل نظر بمتقضیات  
عصر اوامر و احکام مختلف شده و لکن کل من عندالله بوده و از نزد او نازل شده و  
بعضی از امور هم از عناد ظاهرگشته باری بعضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را  
بشکنید و بااتحاد و اتفاق تمسک نمائید

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۱۱، ص ۱۴۲)

چنین دعوتی معنایش آن نیست که حقائق هیچ دینی از ادیان جهان را انکار نمائیم بلکه درست برعکس آنست زیرا ایمان در نفس خود ضروریات و مجوزاتی مخصوص دارد و آنچه دیگران بدان اعتقاد دارند یا ندارند حجت قابلی برای وجدان دیگران نیست. پس آنچه کلمات مذکور را بدون شبهه تائید مینماید اینست که تمام دعاوی انحصار و خاتمیّت که ریشه‌اش را برگردن حیات معنوی پیچیده است و بزرگترین عامل خفقان اتحاد و یگانگی و مروج نفرت و تجاوز و خشونت بوده و هست بکلی باطل شماریم و بیکسو افکنیم. باعتقاد ما، اگر مفهوم رهبری دینی بخواهد در این جامعه جهانی که از بطن تجارب تحوّل‌انگیز قرن بیستم نشأت گرفته مشروعیت و معنایی داشته باشد، باید پیشوایان دینی برای این سؤال دشوار تاریخی پاسخی بیابند.

پیدا است هر روز شمار بیشتری از مردم جهان آگاهی مییابند که جوهر حقیقت تمام ادیان یکی است. این آگاهی در نتیجه مناقشات علوم الهی حاصل نشده بلکه از بصیرتی پدید آمده است که ناشی از تجارب روزافزون دیگران بوده است که وحدت عالم انسانی را پذیرفته و نوع بشر را اعضاء یک خاندان شمرده‌اند. از انبان فرسوده عقائد جزمی و مناسک و اصطلاحات و قانونهای مذهبی که از دنیای نابود شده گذشته بما رسیده احساس بدیعی بیرون میریزد حاکی از اینکه حیات روحانی انسان مانند وحدتی که در ملیتها و نژادها و فرهنگهای گوناگون پدیدارگشته حقیقت نامحدودی است که همه جا در دسترس همه کس میباشد. برای آنکه این احساس ترویج یابد و چنین مفهومی که تازه پدید آمده است پای گیرد و مستحکم گردد و بتواند در بنای جهانی پر از صلح و صفا تأثیر شدید نماید لازم است که رهبران دین نیز که هنوز مرجعیّت دارند و همچنین توده مردم از آنان طلب هدایت میکنند آنها صمیمانه تائید و قبول کرده بر آن صحّه گذارند. شگی نیست که در میان ادیان عمده جهان در طرز عبادات و مناسکشان تفاوتهای کلی وجود دارد باید هم چنین باشد زیرا هزاران سال است که ظهورات الهیه برحسب مقتضیات زمان برای مقابله با نیازهای تمدنهایی که پیوسته در حال

تغییرند ظاهر گشته‌اند و چون به کتابهای منصوص اغلب ادیان بزرگ عالم بنگریم می‌بینیم که هر کدام بگونه‌ای اصل تکاملی را که در جوهر ادیان است بیان کرده‌اند ولی چیزی را که نمیتوان اخلاقاً توجیه کرد و پذیرفت آنست که همان میراث‌هائی را که بر غنا و تجارب فرهنگ روحانی بشر افزوده وسیله قرار داد تا بر آتش تعصبات و بیگانگیها دامن زد زیرا همواره نخستین وظیفه هر نفسی آنست که در جستجوی حقیقت باشد و بر طبق حقیقتی که بدنبالش می‌رود زیست نماید و کوششهای دیگران را که در همان راه‌اند احترام کامل گذارد. شاید سرچشمه مخالفت با این افکار اینست که بپنداریم که اگر تمام ادیان بزرگ را کاملاً متساوی بشناسیم و همه را از جانب خدا شماریم نتیجه‌اش تشویق مردم است که باسانی از دینی به دین دیگر بگروند. این تصور چه درست باشد و چه نباشد اهمیتش بسیار کم‌تر و بی‌ارزش‌تر از فرصت مغتنمی است که تاریخ بشر در این عصر بوجود آورده و در اختیار کسانی نهاده است که به جهانی فراتر از این جهان خاکی معتقدند و از مسئولیت خطیری که بر دوش دارند آگاهند. هر یک از ادیان بزرگ در جهان میتواند بشواهد معتبر و چشمگیری استناد نماید و ببالد که در پرورش خصائل اخلاقی انسان با موفقیت تأثیر داشته است. بهمین تقدیر هیچ یک از ادیان نمیتواند ادعای قابل قبولی بترشد و بگوید تعالیم و عقائد هر دینی از ادیان بیشتر یا کمتر در ترویج تعصبات و خرافات جهان مسئولیت داشته است. اما در جهانی که در حال یکپارچه شدن است طبیعی است که نحوه مقابله و ارتباط با آن تحوّل نیز دستخوش تغییراتی مداوم میگردد و در چنین مسیری سازمانهای موجود از هر قبیل لازم است بخود آیند و ملاحظه کنند که چگونه از این تحولات میتوان برای ترویج وحدت و یگانگی استفاده کرد. ضامن توفیق در این امر چه از لحاظ روحانی و چه اخلاقی و چه اجتماعی در این است که جمهور مردم عادی کره زمین اعتقاد و اطمینان یابند که اداره جهان در دست پروردگار داننده مهربان است نه در تسلط اوهام و امیال بشر ناتوان.

در حالی که امروز حصارهائی که مردم را از هم جدا می‌سازد فرو می‌پاشد عصر ما نیز شاهد خراب شدن دیواری است که در گذشته تصور میشد هرگز شکست نمیپذیرد و تا ابد حیات آسمانی را از حیات زمینی فانی جدا خواهد داشت. کتابهای مقدّس تمام ادیان به پیروان خود همواره می‌آموخته‌اند که خدمت بدیگران را نه تنها وظیفه اخلاقی خویش بدانند بلکه آنرا راهی برای نزدیکی بخداوند بمانند شمارند. امروز که بنیان اجتماعی ما بازسازی میشود معنای تعلیم معروف مذکور نیز ابعادی دیگر بخود میگیرد. امروزه بشارات و نویدهای گذشته که جهانی بیاید که روح عدل و داد در آن دمیده شده باشد بتدریج بصورت هدفی واقعی و شدنی شکل میگیرد تا نیاز روح و نیز نیاز جامعه را که هر دو جنبه‌های مرتبطی از حیات روحانی بالغ ما میباشد برآورده سازد.

اگر رهبری دینی بخواهد این مفهوم اخیر را جوابی گوید باید اول قبول کند که دین و علم دو نظام جدائی ناپذیر دانش و بینش انسانند که بآن وسیله استعداد و امکانات وجدان انسانی پرورش مییابد. پس دین و علم با یکدیگر نزاعی ندارند بلکه هر دو روشهایی ضروری و لازم و ملزوم یکدیگرند که عقل انسان در اکتشاف حقیقت از هر دو استفاده میکند. در زمانهای نادری که دین و علم در تاریخ بشر مفیدتر و پرثمرتر از همیشه بوده اند وقتی بوده که مکمل یکدیگر شناخته شده و هر دو را بکار گماشته اند. بینش و کاردانی هائی را که پیشرفتهای علمی پدید آورده باید همیشه منضم به تعهدات اخلاقی و روحانی باشد تا بتواند مورد استفاده صحیح قرار گیرد و از سوی دیگر اعتقادات دینی نیز هر چند نزد ما عزیز باشد باید بر تجارب بیطرفانه ناشی از روشهای علمی با طیب خاطر و امتنان گردن نهد.

در اینجا ما بالاخره بمطلبی میرسیم که چون مستقیماً با وجدان ما سروکار دارد با ملاحظه و تأمل درباره اش سخن میگوئیم. وسوسه اعمال زور و قدرت در امور اعتقادی از جمله وسوسه است که دنیا را فراگرفته و عجیب نیست اگر ببینیم که رهبران ادیان متأسفانه بدام چنین امتحانی افتاده اند. برای آن کسانی که سالیان دراز از عمرشان را صرف دعا و عبادات و تحصیل علوم دینی کرده اند لازم نیست این امر بدیهی را تذکر دهیم که قدرت بالقوه سبب ایجاد فساد میگردد و هر چه بر دامنه قدرت بیفزاید خرابی و فساد بیشتری ببار میآورد. شکی نیست که پیروزیهای معنوی که عده بشمارای از روحانیون در طی قرون و اعصار حاصل کرده اند یکی از منابع عمده قوه خلاقه ادیان متشکل بوده است و آنرا باید یکی از توفیقات و امتیازات بزرگ آن دینها شمرد. بهمان تقدیر چون دیگر رهبران دینی تسلیم وسوسه قدرت گردیدند تخم بدگمانی و ناامیدی و فساد را در همه جا پراکندند. بدیهی است که در این مقطع تاریخ اگر رهبران ادیان بمقتضای مسئولیت اجتماعی خویش رفتار نمایند چه نتایج بزرگی حاصل خواهد شد.

\*

چون کار دین تزکیه و اعتلاء فضائل انسان و هماهنگ ساختن روابط اجتماعی او است در سراسر تاریخ بزرگترین و والاترین مرجعی بوده که توانسته است بزندگانی انسان معنائی ببخشد. در هر عصر دین سبب ترویج خیرگشته و خطاکاران را براه راست بازگردانده و منظری را بر هر بیننده مشتاقی عرضه نموده است که در آن استعدادها و قابلیتهای جدید و بیسابقه ای ظاهر گردد. دین با راهنمائیهای خود نفس عاقله را برانگیخته که بر محدودیتهای این جهان فانی غالب آید و خویشتن را بفوزی عظیم رساند. دین چنانکه بتجربه رسیده همواره نیروی اصلی در اتحاد بخشیدن مردمان مختلف در جامعه های گسترده و پیچیده و بغرنج بوده که از برکت آن استعدادات و قابلیتات افراد پرورش یافته و در عالم امکان نمایان شده است. بزرگترین مزیت عصر ما در این است که دورنمائی را

عرضه کرده و مقابل تمام مردم جهان نهاده تا ببینند که سیر تمدن پدیده واحدی را بوجود آورده که جهان ما را با عالم الهی پیوند میدهد. جامعه بهائی با چنین بینشی نهضت بین ادیان را از آغاز پیدایش ترویج و حمایت کرده است و از پیوندهائی که بوجود آورده خوشوقت است و گذشته از آن بهائیان از نهضت مذکور چنین استنباط میکنند که کوشش ادیان در نزدیک شدن بیکدیگر موافق با اراده الهی برای بشر است که حال بمرحله بلوغ اجتماعیش وارد میشود. ما در این راه از آنچه از دستمان برآید کوتاهی نخواهیم کرد و چون در این کوشش با دیگر شریکان خویش مشترکیم بر ذمه خود میدانیم که بصراحت نظر خویش را درباره فعالیت‌های بین ادیان اظهار داشته و بگوئیم که اگر قرار باشد این کوششها درمان دردهائی گردد که امروز بشر ناامید را فراگرفته باید با کمال راستی و درستی بی هیچگونه طفره و مجامله‌ای باین حقیقت پراهمیت که علت ایجاد نهضت بین ادیان بوده پردازیم و قبول کنیم که خدا یکی است و دین نیز یکی است و تفاوت‌های فرهنگی و تعبیرات بشری نباید ما را از قبول یگانگی ادیان منحرف سازد.

هر روز که میگذرد بر این خطر افزوده میشود که شعله تعصبات دینی آتشی در جهان خواهد افروخت که نتایج دهشتناکش از حد تصور ما بیرون است و بقدری شدید است که دولتها و حکومتها به تنهایی از فرونشاندنش عاجزند. همچنین نباید خود را بفریبیم که فقط از راه موعظه و تمنای بردباری و شکیبائی آتش جنگ و جدالی را که مردم آنرا از مشروعیت الهی برخوردار میدانند میتوان خاموش ساخت. نفس چنین بحرانی که ما را فراگرفته از رهبران دین میخواهد که گذشته را بیکسو افکنند و همان راهی را پیش گیرند که جامعه بشری را از تعصبات نژادی و جنسی و ملی که مانند تعصبات مذهبی هادم بنیان عالم انسانی است نجات بخشید. نفوذ معنوی و اعمال قدرت در امور اعتقادی وقتی مشروعیت دارد که در خدمت رفاه بشر باشد و در این زمان که نقطه عطف روشنی در تاریخ تمدن انسانی است لزوم چنین خدمتی را هرگز نتوان انکار نمود. حضرت بهاءالله میفرماید:

مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر با اتحاد و اتفاق.

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۳۱، ص ۱۸۳)

بیت العدل اعظم